

## بررسی نسبت بین جامعه‌شناسی مردم‌مدار و مطالعات فرهنگی (با نگاهی به رابطه آن‌ها در ایران)

پیمان محمودی<sup>۱</sup>، اصغر احمدی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۹۵/۱/۵ تاریخ تأیید: ۹۵/۵/۱۶

### چکیده

مطالعات فرهنگی رشته‌ای نسبتاً جدید در میان رشته‌ها و گرایش‌های گوناگون علوم اجتماعی است که در دنیا مطرح شده است و این رشته در ایران پس از ورود به دانشگاه چالش‌های بسیاری را ایجاد کرده است تا جایی که برخی از جامعه‌شناسان آن را جایگزین جامعه‌شناسی دانسته‌اند و سخن از مرگ جامعه‌شناسی به میان می‌آورند. جامعه‌شناسی مردم‌مدار هم نوع جدیدی از جامعه‌شناسی است و می‌خواهد فاصله ایجاد شده بین جامعه‌شناسی و مردم را پر کند. به بیان دیگر آن‌چه که در جامعه‌شناسی مردم‌مدار و مطالعات فرهنگی دارای اهمیت می‌باشد، توجه به مردم و زندگی و فرهنگ آن‌ها است هر دو گرایش مدعی هستند که مردم و فرهنگ مورد بی‌توجهی جامعه‌شناسی رسمی و رایج قرار گرفته‌است. بر اساس یافته‌های این پژوهش، مهم‌ترین نقاط اشتراک مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی مردم‌مدار در بحث‌های بخشی، توجه به فرهنگ، عدم نظریه‌پردازی، داشتن روش کیفی، نداشتن هنجار ذاتی، انتقادی بودن است و این دو در زمینه فرادانشگاهی بودن، توجه به همه طبقات مردم تا حدودی با هم تفاوت دارند. از این رو ضمن توضیح نوع نگاه مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی مردم‌مدار به مقولات ذکر شده، به وجوه اشتراک و افتراق نگاه آن‌ها پرداخته شده است. همچنین به لحاظ هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی نیز مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

واژگان کلیدی: جامعه‌شناسی مردم‌مدار، مطالعات فرهنگی، مردم، زندگی، فرهنگ.

Peymanmahmoudi70@gmail.com

۱- کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه شاهد.

۲- عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی.

Ahmadi.asghar@gmail.com

### مقدمه و بیان مسئله

امروزه در جهان و ایران شاخه‌ای از جامعه‌شناسی شکل گرفته با عنوان جامعه‌شناسی مردم‌مدار که رسالت خود را تغییر جهت جامعه‌شناسی از دانشگاه و دولت به سمت مردم به عنوان مخاطبین اصلی خود می‌داند. می‌توان گفت که جامعه‌شناسی امروزه بیش از پیش از رسالت خود و دنیای مورد مطالعه‌اش دور شده است (بوراووی، ۱۳۸۷: ۸۷). جامعه‌شناسی ایران نیز متهم است؛ متهم به ناکارآمدی تا جایی که پروبلماتیک شده است و همایش‌های جامعه‌شناسی به صحنه‌داده‌هایی شبیه شده که قاضی و متهم در آن یکی است (صدیقی، ۱۳۹۳: ۳۳). اکنون نظام دانشگاهی موجب مدرک‌گرایی و کانالیزه کردن دانشجویان در مسیر عناوین رسمی آکادمیک و دوری دانشگاهیان از گروه‌های مردمی شده است در واقع بسیاری از تحقیقات دانشگاهی صرفاً ابزاری برای پر کردن رزومه برای ارائه در جاهای مختلف شده است (بوراووی، ۱۳۸۷: ۸۴).

اما در خصوص جامعه‌شناسی مردم‌مدار که هنوز در کشور پا نگرفته و نیاز به آمادگی زیرساخت‌هایی برای محقق شدن خود دارد، نیاز به مطالعه و پژوهش می‌باشد. بنا به گفته مایکل بوراووی<sup>۱</sup> که به نحوی سردمدار این رشته در دنیا می‌باشد دغدغه جامعه‌شناسی مردم‌مدار گروه‌های مردمی و روش آمیختن با آنان است. به بیان دیگر این رویکرد در پی برقراری ارتباط دوباره جامعه‌شناسی با مردم است تا جایی که جامعه‌شناسی را از حصار تنگ دانشگاه به درون جامعه و شاید توده‌های مردمی ببرد. یعنی جامعه‌شناسی با گشاده‌رویی هر چه تمام بتواند با توده‌های مردم به سخن و دیالوگ متقابل بنشیند.

اما مطالعات فرهنگی به نوعی منبعث از مارکسیسم و از دل نقد ادبی و در فضایی که جامعه انگلستان با یک خلاء نظری و خلاء پراتیک مواجه بود بوجود آمد. مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی مردم‌مدار هر دو دارای توجه اساسی به حوزه فرهنگ هستند- از این رو واژه فرهنگ در مطالعات فرهنگی نه مفهومی زیبایی‌شناسانه دارد و نه بر انسان‌گرایی تاکید دارد بلکه مفهومی سیاسی است (فیسک، ۱۳۸۰: ۱۱۹)- چرا که اینان معتقدند در حوزه فرهنگی مردم همواره مورد غفلت بوده‌اند و علت آن را سلطه ساختارها تلقی می‌کنند. از این رو فرهنگ عامه در زیر آن‌چه که فرهنگ نخبگی یا فرهنگ اصیل یا اشرافی می‌خوانند له شده است. به همین دلیل فرهنگ عامه با ساختار شکنی و یا به تعبیر دیگر با مقاومت در برابر فرهنگ اصیل، سعی در ابراز وجود خود دارد. اما جامعه‌شناسی مردم‌مدار اگر چه نگاه خود را به سوی مردم می‌برد و معتقد است، جامعه‌شناسی از دیالوگ با مردم دور شده است اما هنگام رجوع به مردم

1- Michael Burawoy

بین توده‌ها و طبقات مختلف (اشراف/توده‌ها و فرهنگ عامه/ فرهنگ والا) تفاوت قائل نمی‌شود. بلکه باور دارد جامعه‌شناسی باید به دیالوگ با تمام مردم بپردازد. جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی بیش از هر چیز دارای شباهت‌هایی باهم هستند و از این رو اختلافات آن‌ها را می‌توان ناشی از همین شباهت‌هایشان دانست که با ایجاد جامعه‌شناسی مردم‌مدار این شباهت هر چه بیش‌تر شده است. از این رو تاکید بر شباهت‌های جامعه‌شناسی مردم‌مدار و مطالعات فرهنگی می‌تواند سبب نزدیکی بین آن دو شود و از نزاع‌های پیش آمده بکاهد. البته از سویی رابطه‌ی پر تنش بین دو دشمن و رقیب تا حد زیادی ناشی از شباهت حقیقی‌شان است به جای این که ناشی از تفاوت‌هایشان باشد (اینگلیس، ۱۳۹۰: ۶۷). از سوی دیگر از همان ابتدای استحکام مطالعات فرهنگی احتمال رابطه با جامعه‌شناسی محتمل بود، اما این رابطه قطع شده است اما هنوز هم می‌تواند احیا شود (کولدری، ۲۰۱۰). تاکید ما در این مقاله روی سنت انگلیسی مطالعات فرهنگی و سنت امریکایی جامعه‌شناسی مردم‌مدار است.

حال با توجه به فضای کنونی جامعه‌شناسی و بویژه جامعه‌شناسی ایران که برخی از صاحب نظرانش سخن از مرگ جامعه‌شناسی و تولد مطالعات فرهنگی به میان می‌آورند، سؤال این جاست که آیا جامعه‌شناسی به طور عام می‌تواند با احیای جامعه‌شناسی مردم‌مدار که دارای اشتراکات بسیاری با مطالعات فرهنگی است، به بازاندیشی و احیای دوباره خود بپردازد؟

### تقسیم‌بندی چهارگانه بوراووی درباره انواع جامعه‌شناسی

در یک تقسیم‌بندی که مایکل بوراووی ارائه داده است چهار حوزه برای جامعه‌شناسی با چهار رسالت مخصوص در نظر گرفته است که عبارتند از: جامعه‌شناسی حرفه‌ای، جامعه‌شناسی سیاستگذار، جامعه‌شناسی انتقادی و جامعه‌شناسی مردم‌مدار (حوزه عمومی) می‌باشد.

جامعه‌شناسی حرفه‌ای و سیاستگذار را به عنوان نوعی از دانش ابزاری (همان که وبر آن را عقلانیت ابزاری یا تکنیکی می‌نامد) تلقی می‌کند که مخاطب اولی در حوزه علمی و دانشگاهی و مخاطب دومی در حوزه فراعلمی قرار دارد. جامعه‌شناسی انتقادی و جامعه‌شناسی مردم‌مدار از نوع دانش انعکاسی و بازتابی‌اند که مخاطب اولی از نوع علمی و مخاطب دومی از نوع فراعلمی است (بوراووی، ۲۰۰۴). جامعه‌شناسی سیاستگذار و جامعه‌شناسی مردم‌مدار به عنوان واسط بین جهان علمی قرار دارند (همان). این به این سبب است که هر دو حوزه تحت نظر خود را از دانشگاه به بیرون گسترش داده‌اند و به صورت ملموس‌تری با جامعه و مردم ارتباط دارند.

در حالی که جامعه‌شناسی مردم‌مدار تولید گفت و گو می‌کند و یا به عبارتی بحث بین جامعه‌شناسی و عامه مردم است که در یک زمینه متقابل و دوجانبه تمرکز دارد ولیکن تمرکز جامعه‌شناسی سیاستگذار در حل مسائل خاص متصدیان یا کارفرمایان است (همان، ۲۰۰۴).

### جامعه‌شناسی مردم‌مدار<sup>۱</sup>

بوراووی در خصوص جامعه‌شناسی مردم‌مدار می‌گوید: «جامعه‌شناسی مردم‌مدار با گروه‌های مختلف مردمی وارد بحث و گفت‌وگو می‌شود این گفت‌وگو یک بحث دوطرفه است. در این گونه جامعه‌شناسی مشتری یا سفارش دهنده‌ای وجود ندارد که از ما بخواهد مشکلش را حل کنیم بلکه ما طی گفت‌وگو و ارتباطی که با گروه‌های مردمی داریم به مسئله و راه حل آن دست پیدا می‌کنیم» (بوراووی، ۱۳۸۷: ۴). در این‌جا زبان اهمیت می‌یابد، زبانی که در جامعه‌شناسی مردم‌مدار و مطالعات فرهنگی وجود دارد به تعبیر بارت زبان ابژه است یعنی زبان انسان‌سازنده و عمل‌کننده؛ این زبان اگر به فرازبان مبدل شود تبدیل به زبان مصرف‌کننده و اسطوره‌ساز می‌شود و حقیقت را مخدوش یا تحریف می‌کند (اباذری، ۱۳۸۰: ۱۴۵).

بوراووی جامعه‌شناسی مردم‌مدار را به دو نوع ارگانیک یعنی آن‌جایی که مخاطب جامعه‌شناسان جنبش‌های فعال مردمی هستند و جامعه‌شناسی سنتی که جامعه‌شناس در روزنامه‌ها و مجلات بی‌واسطه با مردم حرف می‌زند تقسیم می‌کند. «بوراووی می‌گوید: چندگونگی جامعه‌شناسی مردم‌مدار ناشی از چندگونگی و تکثر گروه‌های مردمی و تعهدات ارزشی جامعه‌شناسان است. جامعه‌شناسی مردم‌مدار از هنجار ارزشی به خصوصی دفاع نمی‌کند و تنها خواهان برقراری بحث و گفت‌وگو در مورد این ارزش‌ها است» (بوراووی، ۱۳۸۶: ۱۷۴). همین تکثر لازمه‌اش وجود یک جامعه‌دموکراتیک با داشتن جامعه مدنی قوی و حوزه عمومی قوی است تا در آن بتوان آزادانه به گفت‌وگو نشست و از این‌جاست که می‌شود انتظار داشت که ابتدا جامعه‌شناسی به طور اعم رشد کند و سپس بعد از آن جامعه‌شناسی مردم‌مدار را راه انداخت و به آن امیدوار بود. از سوی دیگر در مطالعات فرهنگی نیز روشنفکران ارگانیک رابطه ایده‌آل میان اندیشمندان دانشگاهی و حیات عمومی را تشکیل می‌دهند... حال می‌گوید: روشنفکران ارگانیک با گروه‌ها، نهادها، یا جنبش‌های اجتماعی خاصی مرتبطاند (سیدمن، ۱۳۹۱: ۱۸۷).

این نوع نگاه به جامعه‌شناسی که قرار است جامعه‌شناسی مردم‌مدار نامیده شود در واقع در فضای مدرن و حاصل نوعی بازاندیشی می‌باشد و به نظر می‌رسد این باز اندیشی در خدمت بازتولید جامعه‌شناسی است. از نظر گیدنز نتیجه فشارهای ناشی از تکه‌تکه شدن و سنت‌زدایی عبارت است از حاکم شدن آن‌چه او باز اندیشی می‌نامد. در جهان مدرن پرسرعت و تکه‌تکه شده‌ای که دیگر فاقد روش‌های سنتی رفتار است هر آن‌چه رخ می‌دهد محصول بازاندیشی است همه چیز در پرتو اطلاعات جدید دوباره بررسی شده و تغییر داده می‌شود (ابراکرامی، ۱۳۹۲: ۷۲). در مطالعات فرهنگی نیز شاهد وجود تفکر خودتاملی هستیم. شاید تأمل انتقادی

بر این که چگونه گفتمان‌ها و فرایندها نحوه تجربه و درک‌مان از خود و محیط‌مان را شکل می‌دهند، ویژگی اصلی مطالعات فرهنگی است (رضایی، ۱۳۸۸: ۱۴۹).

بنابراین در فضای مدرن و در یک جامعه مدنی است که ظرفیت بازاندیشی و تغییر تفکرات وجود دارد وقتی که گیدنز عنوان می‌کند بازاندیشی در یک جامعه که سنت‌زدایی رکن آن است امکان دارد به این معنا است که به یک نحو منظورش شکستن سنت ساختار شدن است و از حالت نظم و یکدستی بیرون آوردن. امروزه مدرنیته به پایان تخریبش نسبت به سنت رسیده و به همین سبب تا آن جایی که می‌توانست خرد متجدد را به چالش کشیده و این به چالش کشیده شدن همان بازاندیشی است اما این باز اندیشی امروز دارد به سمت رویکرد پست‌مدرن کشیده می‌شود و باید دید که آیا جامعه‌شناسی مردم‌مدار هم به عنوان یک بازاندیشی جدید رو به سوی دیدگاه پست‌مدرن دارد یا نه؟

اما جامعه‌شناسی مردم‌مدار متفاوت با این‌ها {جامعه‌شناسی انتقادی، سیاستگذار و آکادمیک} است و بر خلاف جامعه‌شناسی‌های حرفه‌ای و سیاستگذار، تاملی است نه ابزاری؛ بنابراین به جای مباحث تکنیکی، دل مشغول ارزش‌ها و نیت‌هاست (زاسمن و همکار، ۱۳۹۴: ۱۶).

جامعه‌شناسی مردم‌مدار جدا از سایر شاخه‌های جامعه‌شناسی نیست که جایگزین آن‌ها باشد و از آن جایی که خلأ این شاخه در کنار سایر شاخه‌های جامعه‌شناسی احساس می‌شد از این رو این شاخه در پی یافتن جایگاهی در کنار سایر گرایش‌های جامعه‌شناسی است تا بتواند به حیات خود ادامه دهد.

### مطالعات فرهنگی

در خصوص مطالعات فرهنگی باید گفت که ریشه این شاخه علمی را باید در مکتب بیرمنگام و کارهای ریچارد هوگارت و استوارت هال جست و جو کرد. مطالعات فرهنگی دارای بار معنایی متکثر است اما چه در تعریف مطالعات و چه در تعریف فرهنگ اجماع نظری وجود ندارد و همچنین بر سر روش انجام آن نیز توافقی وجود ندارد.

مطالعات فرهنگی متشکل از گفتمان‌های چندگانه و تاریخ‌های گوناگون است؛ کلی متشکل از مجموعه‌ای از صورت‌بندی‌هاست که برهه‌ها، جنبه‌ها و هم آیندی متفاوتی از رویدادهای خاص خودش را در گذشته ایجاد کرده است (هال، ۱۳۸۶: ۳).

مطالعات فرهنگی امروزه دانش یا گفتمانی بین رشته‌ای، فرارشته‌ای و بعضاً ضد رشته‌ای دانسته می‌شود که به مطالعه مناسبات قدرت و فرهنگ، زندگی روزمره، مصرف، سبک زندگی، تجربه

زیسته انسان و جامعه امروزی در پرتو رویکرد روش‌شناسانه کیفی (مردم‌نگاری، تحلیل گفتمان، تحلیل نشانه‌شناختی و...) می‌پردازد و واقعیت تجربه انسان و فرهنگ را در سطوح نهادی و واقعیت اجتماعی تحلیل و توصیف می‌کند تا بتواند امکانی برای نقد و رهایی انسان از بی‌عدالتی‌ها و اشکال گوناگون سلطه فراهم سازد (فاضلی، ۱۳۹۱: ۱۵۱).

مطالعات فرهنگی بر مفهوم‌سازی فرهنگ به مثابه فصل مشترک زور و مقاومت تاکید می‌ورزد (روجیک، ۱۳۹۰: ۴۱). پس مطالعات فرهنگی به ما نشان می‌دهد که قدرت چگونه معنا را شکل می‌دهد. همین تشخیص است که ما را از اسارت پنجه‌های قدرت می‌رهاند. متوجه می‌شویم که فراگیری و قوت اسطوره‌ها در چیست و در عین حال به افسون‌زدایی از جهان متعهد می‌مانیم، با گام‌های خیره‌کننده دگرگونی و تغییر در جامعه مدرن همگام می‌شویم، اما اجازه نمی‌دهیم این تغییرات ما را اسیر و مقهور خود سازند (روجیک، ۱۳۹۰: ۵۱).

به نظر می‌رسد معانی گوناگون مطالعات فرهنگی ذیل چهار معنای اصلی خلاصه می‌شوند: مطالعاتی بین رشته‌ای یا فرا رشته‌ای، نوعی مداخله سیاسی در سایر رشته‌های دانشگاهی، رشته‌ای کاملاً جدید که بر مبنای موضوعی کاملاً جدید تعریف می‌شود، رشته جدیدی که بر مبنای پارادایم نظری جدیدی تعریف می‌شود (میلنر و براویت، ۱۳۹۲: ۱۴). تعبیر سوم مطالعات فرهنگی را رشته‌ای می‌داند که بر مبنای موضوعی جدید تعریف می‌شود؛ یعنی فرهنگ عامه (همان). یعنی در واقع این مطالعات در یک کشمکش بین نخبه‌گرایی فرهنگی و پوپولیسم فرهنگی خود را نشان می‌دهد.

مکتب بیرمنگام نیز در برابر سنت نخبه‌گرا استدلال می‌کرد که فرهنگ والا تنها جنبه‌ای از فرهنگ است. مطالعه فرهنگ بایستی شامل فرهنگ عامه‌پسند از قبیل مجلات، روزنامه‌ها، کتاب‌ها، فیلم‌های سینمایی، تلوزیون و موسیقی مردم‌پسندی باشد که در میان توده مردم رواج دارد. علاوه بر این تمامی فرهنگ در نهادها جای ندارد (سیدمن: ۱۳۹۲: ۱۸۱).

نمی‌توان تردید کرد که مطالعات فرهنگی در واقع بواسطه نوعی واکنش شبه پوپولیستی علیه گرایش نخبه‌گرایانه اشکال قدیم‌تر مطالعه ادبی ظهور کرد (میلنر و براویت، ۱۳۹۲: ۱۶). فاضلی معتقد است: مطالعات فرهنگی همیشه در تلاش برای مداخلات کافی در جهان هستی و اجتماعی بوده است؛ به همین دلیل نیز همواره نقدی جدی به جامعه‌شناسان داشته است که آن‌ها هیچ‌گاه روشنفکران عرصه عمومی نبوده‌اند (صدیقی، ۱۳۹۰: ۱۲). البته موضوع تا این حد بغرنج نبوده است که مطالعات فرهنگی می‌گوید چرا که ما در جامعه‌شناسی کلاسیک شاهد پراتیک‌هایی هستیم مانند نقش فعال دورکیم در تغییر ساختار دانشگاهی فرانسه و یا همین‌طور به بحث‌ها و مقالات وبر در خصوص جنگ اول جهانی و حزب آلمان دموکراتیک اشاره کرد و در دوره جدید هم می‌شود به کارهای بوردیو و گیدنز و هم چنین جامعه‌شناسی مردم‌مدار اشاره

داشت. در واقع اگر بخواهیم با توجه به متن به تحلیل بپردازیم باید بگوییم یکی از وجوه اشتراک جامعه‌شناسی مردم‌مدار با مطالعات فرهنگی در همین نقدی است که به دوری روشنفکران یا جامعه‌شناسان از حوزه عمومی وارد می‌کنند. اما این تقابل گفتمانی بین جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی که از سوی برخی از جامعه‌شناسان مطرح شده است سبب می‌شود تا نظریه مرگ جامعه‌شناسی را مطرح کنند چرا که در این رویکرد که عمدتاً با عینک پست مدرنیستی به موضوع نگاه می‌کنند آن‌ها با توجه به نظریات کسانی چون زیگمونت باومن و... عنوان می‌کنند که جامعه‌شناسی یک علم مدرن می‌باشد که برای بررسی دوران مدرنیته و آسیب‌های آن و نظمی که در آن وجود دارد بوجود آمده است اما در نگاه پست‌مدرنیستی ما دیگر شاهد آن نظم بهم پیوسته و یکدست نیستیم که جامعه‌شناسی بخواند به آن بپردازد و ما دارای یک تکثر فرهنگی در حد اعلایش هستیم و حتی کسانی مثل باومن نیز اشاره می‌کنند که ما دیگر حتی جامعه هم نداریم بلکه دارای اجتماع‌های جزیره‌ای هستیم که هر کدام دارای استقلال فرهنگی برای خود هستند.

بنابراین با چنین منظری است که قابلیت جامعه‌شناسی در پاسخگویی نسبت به تحولات اجتماعی انکار شده و بنابراین اعلام مرگ جامعه‌شناسی و زایش مطالعات فرهنگی میسر می‌شود (صدیقی، ۱۳۹۰: ۱۳). این نوع نگاه سبب ایجاد تنش هر چه بیش‌تر می‌شود.

پیدایش حوزه میان رشته‌ای موسوم به مطالعات فرهنگی و رواج یافتن آن به منزله روشی نو برای تفحص درباره ویژگی‌های فرهنگ و تولیدات فرهنگی، تأثیری همه جانبه در پژوهش‌های مربوط به علوم انسانی باقی گذاشته است، چندان که شاید بتوان گفت این روش‌شناسی نو- که در واقع تلفیقی است از چندین رهیافت نقادانه- حتی ادراک ما از موضوع تحقیقات علوم انسانی را نیز دگرگون کرده است (پاینده، ۱۳۸۵: ۳).

در واقع مطالعات فرهنگی را به مثابه گفتمان یا دانشی که در چند دهه اخیر شکل گرفته است، به عنوان زبان پست مدرنیسم قلمداد می‌کنند. بدین معنی که داده‌ها، ایده‌ها و رویکردهای برآمده از مطالعات فرهنگی بیانگر وضعیت جامعه پسانوگرا است.

### بحث و بررسی مقایسه‌ای

« از زمانی که مطالعات فرهنگی بوجود آمد همواره بحث بر سر نسبت بین جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی یکی از مناقشه برانگیزترین موضوعات بوده است. به نظر می‌رسد هیاو بر سر نسبت جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی بیش از همه ناشی از اتخاذ رویکردی ذات باور به این دو حیطه از جانب اصحاب هر یک از آن‌ها بوده است. در واقع هر یک از دو طرف با اتخاذ نوعی استراتژی گفتمانی کلیشه‌سازی دوگانه‌انگار تصویری یکپارچه و یکدست و ساده شده از دیگری

بد در مقابل خودی خوب به دست می‌دهد» (صدیقی، ۱۳۹۰: ۱۲). از این رو شاید بتوان با ارائه شباهت‌های این دو تا حدودی از ذات‌پنداری و مناقشات این دو کاست. بنابراین آنچه را که درباره جامعه‌شناسی مردم‌مدار و مطالعات فرهنگی می‌شود بیان کرد این است که آیا این دو به دنبال نسخه‌پیچی برای جامعه هستند؟ بر این اساس از آنجایی که جامعه‌شناسی مردم‌مدار از دل جامعه‌شناسی آکادمیک بیرون می‌آید به نظر می‌رسد که به دنبال نسخه‌پیچی برای جامعه است اما در واقع این گونه نیست چرا که در جامعه‌شناسی مردم‌مدار ما شاهد یک دیالوگ دوطرفه بین جامعه‌شناسان با گروه‌های مردم هستیم که در این ارتباط آن صحبتی که ارائه داده می‌شود در میان بحث جرح و تعدیل داده می‌شود و حاصل آن اگر نسخه‌پیچی برای جامعه باشد هم این نسخه حاصل مشارکت مردم و نخبگان است و دیگر نگاه از بالا به پایین نیست. همچنین «مطالعات فرهنگی است که هیچ‌گاه به دنبال نسخه پیچیدن و ارائه حکمی جامع برای جامعه نیست و خود را مبرا از این گونه مسائل می‌داند» (صدیقی، ۱۳۹۰: ۱۴).

بهرنگ صدیقی عنوان می‌کند که مطالعات فرهنگی در خلائد دوگانه در جامعه‌شناسی انگلیسی در شرایط اجتماعی خاصی در انگلستان پدیدار شد: ۱. خلاء تئوریک؛ یعنی در مقطع پیدایش مطالعات فرهنگی در انگلستان، جامعه‌شناسی توان طرح پرسش‌ها و تدارک پاسخ‌هایی در خصوص نظام اجتماعی انگلستان نداشت ۲. خلاء پراتیک؛ در آن مقطع جامعه‌شناسی انگلیسی امکان نقد کلیت نظام اجتماعی انگلستان و در نتیجه مداخله و ایجاد تغییر در آن را نداشت (صدیقی، ۱۳۹۰: ۱۹). به بیان دیگر مطالعات فرهنگی در بستری بوجود آمده بود که جامعه‌شناسی، در آن‌جا نگاه اسپنسری داشته است و از این رو مطالعات فرهنگی در برابر جامعه‌شناسی پوزیتیویستی بوجود آمد. اما جامعه‌شناسی مردم‌مدار در فضای جامعه‌شناسی آمریکا ایجاد شده است و از جمله انتقاداتی که داشته به نظم کلان پارسونزی و جامعه‌شناسی کارکردی بوده است. به بیان دیگر جامعه‌شناسی مردم‌مدار در محیط جامعه‌شناسی امریکا که بیش‌تر به سبب غلبه نظریه کلان پارسونز بر جامعه مورد نظر دچار خلاء نظری شده بود ایجاد شد.

از این رو به نظر می‌رسد یکی از موضوعات مشترک بین جامعه‌شناسی مردم‌مدار و مطالعات فرهنگی همین خلاء پراتیک است که به تعبیری ناشی از عدم توجه به فرهنگ و ارتباط مستقیم با توده‌های مردم است. این موضوع در جامعه‌شناسی مردم‌مدار به دو صورت مورد توجه قرار می‌گیرد: یک نمونه آن در حالت سنتی است که جامعه‌شناس بواسطه روزنامه‌ها و رسانه به مردم به صحبت می‌نشیند و همین رسانه‌ها بویژه تلویزیون در نگاه مطالعات فرهنگی جایگاه بس ویژه‌ای دارد و نوع دیگر جامعه‌شناسی مردم‌مدار فعال یا ارگانیک است که بواسطه انجمن‌ها به دیالوگ مستقیم با مردم می‌نشیند و این دومی راهی است که بیش‌تر می‌تواند خلأ



پراثیک در جامعه را پر کند.

از سوی دیگر مطالعات فرهنگی پیوندی اساسی با هنر دارد، ولی خیلی به هنر کلاسیک توجهی ندارد و بیشتر به هنر پست مدرن نظر دارد. «بر جسته‌ترین خصوصیت هنر معاصر این است که با نظم سر ستیز دارد» (باومن، ۱۳۸۸: ۷۸). در واقع یکی از سنت‌هایی که در آغاز شکل‌گیری مطالعات فرهنگی از اهمیت خاصی برخوردار بود نگاه نخبه‌گرایانه بود که گرایش همگی آن‌ها ضرورت حذف فرهنگ مردم یا فرهنگ عامه است، زیرا آن را فرهنگی مبتذل، واپس‌گرا و هنرستیز می‌دانند» (روحیک، ۱۳۹۰: ۵۷). چرا که در نگاه نخبه‌گرایانه، هنر اصیل همان هنر کلاسیک و اشرافی است که اصالت دارد و هنر عامه‌پسند یک هنر فالش و بی‌اهمیت است. نکته‌ی اساسی دیگر در ارتباط با جامعه‌شناسی در معنای آکادمیک آن با مطالعات فرهنگی در این است که «در علوم انسانی دانشگاه‌های دوران قدیم، تنها پیام‌های غیب‌گویانه فرهنگ پرفرافت و پیچیده‌ی اشرافی، ارزیاب مناسب ارزش‌های فرهنگی به شمار می‌رفتند» (روحیک، ۱۳۹۰: ۵۸). اما امروزه مطالعات فرهنگی سعی بر این دارد که نگاهش را به فرهنگ عامه برگرداند و به بررسی این فرهنگ در برابر فرهنگ اشرافی بپردازد. در واقع مطالعات فرهنگی بریتانیایی همین دغدغه‌ی عامه‌رو داشته است و بر این گروه‌ها تاکید داشت.

در این بخش برخی از کلیدواژه‌های اساسی در جامعه‌شناسی مردم‌مدار و مطالعات فرهنگی مورد بررسی قرار می‌گیرد، براین اساس بیش‌تر متوجه شباهت‌های بین این دو خواهیم شد. و نشان داده می‌شود که شاخه‌ی انتقادی در جامعه‌شناسی توانسته خود را مورد نقد قرار دهد و برای توسعه و گسترش خود و رابطه با گروه‌های مردم شاخه‌ی جامعه‌شناسی مردم‌مدار را در یک نگاه بازتولیدانه ایجاد کند.

**نظریه‌پردازی:** جامعه‌شناسی مردم‌مدار هم‌چون مطالعات فرهنگی به جامعه به مثابه‌ی گروه‌های محلی می‌نگرد و بنابراین دیگر در پی نظریه‌پردازی برای جامعه هم چون نگاه کلاسیک جامعه‌شناسی نیست. «ارزش صدق برای جامعه‌شناس مردم‌مدار موقوف به تجربه و معیارهای مورد قبول متخصصان این رشته نیست، بلکه مبتنی بر اجماعی است که از گفت و گو با گروهی از مردم حاصل می‌شود» (لوین، ۱۳۹۴: ۲۲۰). بنابراین اگر جامعه‌شناسی مردم‌مدار به دنبال نظریه‌پردازی باشد در نتیجه سبب سلطه‌ی جامعه‌شناس بر عاملان اجتماعی است. پس نقش جامعه‌شناس مردم‌مدار در واژگونی نظام سلطه صرفاً نقش تسهیلگر است (صدیقی، ۱۳۹۳: ۱۴) که این کار شبیه نقشی است که روشنفکران در سنت مارکسیستی گرامشی برای آگاهی مردم انجام می‌دهند. میلز در این‌باره بیان می‌کند: برای فرار از درک عامیانه، به تئوری کلان متوسل می‌شویم (میلز، ۱۳۹۱: ۱۳۹). از این‌رو جامعه‌شناسی مردم‌مدار و مطالعات فرهنگی برای نزدیک شدن به عامه‌ی مردم از تئوری‌پردازی کلان فاصله می‌گیرد.

از این رو مطالعات فرهنگی با هرگونه نظریه‌پردازی کلان و جهانشمول مخالف است و بیش تر به دنبال مفصل‌بندی مفاهیم می‌باشد. مفصل‌بندی در مقام نظریه شیوه‌ای برای توصیف جهان یا فورماسیون اجتماعی بدون افتادن به ورطه ذات‌گرایی و تقلیل‌گرایی است... این عملی مهم برای تغییر شرایط زندگی است (هال، ۱۳۸۶: ۶۹). در این جا از مرکزیت انداختن نظریه به نفع نوعی از نظریه ورزی که پیوسته در جریان باشد، می‌تواند راهی باشد برای مفصل‌بندی نظریه یا امکان‌های کنش سیاسی و اجتماعی. این همان راهی است که مطالعات فرهنگی در عرصه عمل باید دنبال کند (همان). نظریه در مطالعات فرهنگی خود برآمده از متن<sup>۱</sup> است، یعنی نظریه در ضمن عمل سیاسی پرداخته می‌شود و نظریه هم مبنایی می‌شود برای عمل سیاسی (همان). باید افزود که مطالعات فرهنگی معتقد به نظریه از قبل نیست و آنچه که مد نظر مطالعات فرهنگی است همزمان با پراکسیس می‌شود به نظریه رسید اما نظریه‌پردازی از قبل مد نظر مطالعات فرهنگی نیست. البته باید دانست از آنجایی که تجربه زیسته عاملان هم در جامعه‌شناسی مردم‌مدار و هم در مطالعات فرهنگی اهمیت دارد بنابراین این‌ها می‌توانند به فورموله کردن نظری در قالب استراتژی‌های کیفی هم چون نظریه مبنایی بپردازند؛ که دیگر تعمیم نظری معنایی ندارد و تنها در حد نظریه‌پردازی در سطح محلی مد نظر است.

**رابطه جامعه‌شناسی مردم‌مدار و مطالعات فرهنگی با جامعه و مردم:** اساساً عنوان می‌شود که مطالعات فرهنگی به مطالعه صرف عامه مردم می‌پردازد اما این گونه نیست بلکه مطالعات فرهنگی « خود را موظف می‌بیند که همه مطالب اندیشیده شده و بیان شده را بررسی کنند» (استوری، ۱۳۸۹: ۱۷). اما باید گفت که تاکید اصلی مطالعات فرهنگی بر فرهنگ عامه معطوف است. هوگارت در مصاحبه خود بیان می‌دارد: چیزی که از مخاطب همواره در ذهن من وجود دارد خواننده هوشیار و معمولی است نه خواننده‌ای دانشگاهی (گیبسون و همکار، ۱۳۸۶: ۳۶۰). این موضوع نشان می‌دهد که مخاطب مطالعات فرهنگی نیز مانند جامعه‌شناسی مردم‌مدار فراتر از حوزه دانشگاهی است. هر چند که مطالعات فرهنگی خود یک رشته دانشگاهی است.

در خصوص جامعه‌شناسی مردم‌مدار می‌توان که مخاطب این نوع جامعه‌شناسی تمام گروه‌های مردم است و در این بین مردم شامل نخبگان، توده، اشراف و کارگران و طبقات متوسط و دانشجویان می‌شود یعنی به بیان دیگر مخاطب جامعه‌شناسی مردم‌مدار مردم در معنای واقعی کلمه هستند که با آنان به دیالوگ متقابل می‌نشینند. در واقع بوراووی با طرح پرسش جامعه‌شناسی برای چه کسی؟ سعی دارد تا پاسخ آن را تمام گروه‌های مردم عنوان کند. به بیان

دیگر مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی مردم‌مدار تاکید اساسی‌شان خروج از حیطه دانشگاه و داشتن پراکسیس می‌باشد، چراکه هر دو به نوعی برای پر کردن خلاءای ایجاد شدند. این خلاء می‌تواند همان پراتیک باشد که در جامعه بریتانیا عامل ایجاد مطالعات فرهنگی شد؛ و به نوعی در محیط جامعه‌شناسی امریکا نیز شاید بتوان خلاء نظری را عامل مهم‌تری در ایجاد جامعه‌شناسی مردم‌مدار دانست.

**مسئله روش‌شناختی:** مسئله روش توجه چندانی را در مطالعات فرهنگی به خود جلب نکرده است (وایت و همکار، ۲۰۰۶) و خیلی با دانش‌ها یا روش‌های جامعه‌شناختی مثل پرسش‌نامه و پیمایش درگیر نیست (اینگلیس، ۱۳۹۰). حال می‌گوید مطالعات فرهنگی مبتنی بر گفتمان‌های متعددی است (به نقل از ولف، ۱۹۹۹). از سوی دیگر کرایب عنوان می‌کند گستره‌ای از نظریه‌ها و روش‌های مختلف است که جامعه‌شناسی را ایجاد می‌کند (کرایب، ۱۳۹۱: ۴۴۲). از این رو می‌توان گفت علاقه مطالعات فرهنگی در تحقیقات تجربی مبتنی بر اثر متقابل بین تجربه زندگی [امروزه]، متون یا گفتمان‌ها و بافت اجتماعی است (ساکو، ۲۰۰۳: ۱۱) در واقع مطالعات فرهنگی به قرائت متنی گفتمان‌ها با توجه به بافت اجتماعی آن‌ها و «نقد نظم اجتماعی از طریق گفتمانی غیر از گفتمان حاکم» می‌پردازد (طلوعی، ۱۳۸۷: ۱۲۷).

شاید به لحاظ روش‌شناختی بتوان گفت در مطالعات فرهنگی یکی از تکنیک‌های گردآوری اطلاعات، مشاهده مشارکتی است و این موضوع در جامعه‌شناسی مردم‌مدار نیز اگر چه داعیه روش‌شناسی مستقلی ندارد اما بیش‌تر به روش‌های کیفی و تکنیک‌های مشارکتی نزدیک است و البته در مطالعات فرهنگی نیز به لحاظ روشی، ما داعیه روش مستقل و خاصی را نداریم اما نزدیکی با روش کیفی و تکنیک مشاهده مشارکتی است. سیدمن بیان می‌کند زبانی که مطالعات فرهنگی برای توصیف و تبیین امر اجتماعی استفاده می‌کند درست به اندازه جامعه‌شناسی تجربی و تبیینی است زیرا پژوهش‌های آن بر اساس تجربه زیسته انجام می‌شود. در ادامه ابتدای مطالعات فرهنگی بر گفتمان‌های مختلف می‌توان گفت برخی دیگر از شاخه‌های مطالعات فرهنگی تنها به تحلیل متون ادبی و فیلم‌ها می‌پردازند تا رمزگان فرهنگی را کشف و افشا کنند (سیدمن، ۱۳۸۶: ۳۳۰).

در مطالعات فرهنگی اصولاً بر تحقیقات کیفی تاکید است تا کمی. روش‌هایی که سروکارشان با معانی خلق شده کنشگران است در این‌جا کیفی خوانده می‌شود، این معانی از طریق تکنیک‌هایی مانند مشاهده مشارکتی، انواع مصاحبه‌های کیفی و تحلیل‌های متنی فهم و ضبط می‌شوند (رضایی، ۱۳۸۸: ۱۵۴). به طور کلی می‌توان گفت مطالعات فرهنگی به روش‌های کیفی با تمرکز بر معانی فرهنگی علاقه‌مند است.

اما در جامعه‌شناسی مردم‌مدار روش به آن صورتی که در علم جامعه‌شناسی، بویژه از نوع

پوزیتویستی آن مطرح بوده دیگر مطرح نیست و روش در جامعه‌شناسی مردم‌مدار از طریق نزدیک شدن به گروه‌های مردمی و تعامل با آنان در حل کردن مسئله خودشان است. به بیان دیگر ما در جامعه‌شناسی مردم‌مدار آنچه را که سبب جدایی جامعه‌شناسی از جامعه و مردم شده است در همین بحث روشی است چراکه روش دارای یک روحیه خشک و جدی و منظم و قانونمند است. از این‌رو روشی که جامعه‌شناسی مردم‌مدار چه در نوع سنتی و چه در نوع ارگانیک خود در پی گرفته است باز می‌گردد به همان ارتباط بی‌واسطه با مردم و گفت و گو با آنان درباره مسائل خودشان و یافتن راه حل برای آن و حل آن از طریق خود مردم. در جامعه‌شناسی مردم‌مدار از طریق گفت و گو با مردم به حل مسائل نظر دارند؛ «از طریق این گفت و گو ادعاهایی که درباره جنبه‌ای از جهان اجتماعی ما یا درباره جامعه‌ای معین یا جامعه در معنای عام طرح می‌شوند اعتبار می‌یابند. لازمه این فرایند ارتباطی آن است که مخاطبانی که جامعه‌شناس با آن‌ها و اغلب درباره آن‌ها سخن می‌گوید- و نه فقط با سایر جامعه‌شناسان- آزادانه بتوانند در این فرایند ارتباطی مشارکت کنند و به ادعاهای مطرح شده پاسخ دهند یا آن‌ها را تعدیل کنند» (پترسون، ۱۳۹۴: ۳۰۷). با این حساب جامعه‌شناسی مردم‌مدار مبتنی بر روایتگری حقیقت است. این موضوع خود باعث رفتن به سوی تجربه زیسته عاملان اجتماعی می‌شود (صدیقی، ۱۳۹۳) و در مطالعات فرهنگی نیز تجربه زیسته عاملان اجتماعی نقش اساسی دارد و این خود سبب شکل‌گیری رویکردهای کیفی در این دو شاخه می‌شود.

از سوی دیگر ساکو معتقد به روش تلفیقی در مطالعات فرهنگی است، او سه نوع اعتبار یا برنامه روش‌شناختی را در مطالعات فرهنگی در نظر می‌گیرد که عبارتند از: اعتبار زمینه‌ای، گفت و گویی<sup>۱</sup>، خودتاملی<sup>۲</sup> (ساکو، ۲۰۰۸: ۴۵۸). آنچه که در این‌جا مشهود است نزدیکی و مشابهت هرچه بیشتر مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی مردم‌مدار در دو روش یا دانش تاملی و گفت و گویی است. ... مشارکت‌کنندگان تحقیق هم‌چون همکارانی درگیر در پروژه درک یا ساختن واقعیت‌شان یا درگیر طراحی، اجرا و گزارش‌دهی مطالعه می‌شوند (لینکلن به نقل از ساکو، ۲۰۰۸: ۴۶۴). سیدمن در این باره می‌گوید: مکتب بیرمنگام از تحلیل نشانه‌شناسی صرف فراتر می‌رود. در تحلیل نشانه‌شناسی باید با دریافت پژوهی یا بررسی شیوه مصرف یا تفسیر متون توسط مخاطب تکمیل شود (سیدمن، ۱۳۹۱: ۱۸۲). بنابراین در جامعه‌شناسی مردم‌مدار نیز این مخاطبان هستند که به عنوان کنشگر دارای جنبه‌های پراتیک هستند و خود تکمیل‌کننده ایده‌ها و نظریات تسهیلگر جامعه‌شناسانند. بوراووی نیز در تز سوم خود دانش تاملی را برای جامعه‌شناسی انتقادی و مردم‌مدار در نظر می‌گیرد و در مطالعات فرهنگی نیز بنا به گفته‌های

1- dialogic validity

2- self- reflexive validity

ساکو اعتبار خودتاملی باید از دل تفکر انتقادی مطالعات فرهنگی زاییده شده باشد. در پایان می‌توان گفت روش در هر دو متدولوژیکال است تا تکنیکال و این امر در مطالعات فرهنگی بیش‌تر و در جامعه‌شناسی مردم‌مدار که خود را جدای از جامعه‌شناسی حرفه‌ای نمی‌داند کم‌تر است یعنی جامعه‌شناسی مردم‌مدار از دستاوردهای جامعه‌شناسی حرفه‌ای نیز بهره می‌برد.

**رهایی بخشی:** به طور کلی وظیفه جامعه‌شناسی حاضر به قول بنیامین نوعی نقد نجات‌بخش<sup>۱</sup> است (اباذری، ۱۳۸۷: ۱۴). درباره جامعه‌شناسی مردم‌مدار و بحث رهایی‌بخشی آن بوراووی «جامعه‌شناسی مردم‌مدار را فاقد هر گونه هنجار ذاتی می‌داند تا آن حد که می‌تواند در عین دفاع از چیزی چون بنیادگرایی مسیحی نوعی جامعه‌شناسی رهایی‌بخش هم باشد» (زاسمن و همکار، ۱۳۹۴: ۱۷). در واقع بوراووی در تز شماره یازده که از اصول جامعه‌شناسی مردم‌مدار نام می‌برد عنوان می‌کند که در صدد است تا جامعه و امر اجتماعی یا جامعه مدنی را از اسارت بازار و دولت رها کند. «دغدغه جامعه‌شناسی، جامعه مدنی و دفاع از امر اجتماعی است. جامعه‌شناسی بویژه گونه مردم‌مدار آن در روزگار جباریت بازار و استبداد دولت مدافع منافع بشری است» (بوراووی، ۱۳۹۴: ۱۰۵). به این معنا که (جامعه‌شناسی مردم‌مدار) نمی‌تواند در خدمت قدرت باشد (بوراووی، ۲۰۰۴). از سوی دیگر جامعه مدنی نیز بدون رابطه و تعامل با حکومت معنا ندارد. اما این رابطه را اگر به تعبیر هابرماسی آن بنگریم، باید رها از سلطه و آزادانه باشد. به بیان دیگر بوراووی دولت را نفی نمی‌کند، بلکه سلطه آن را رد می‌کند.

در خصوص مطالعات فرهنگی نیز موضوع رهایی‌بخشی صادق است؛ چرا که اساساً مطالعات فرهنگی خود را انتقادی خوانده است. «جهانی‌شدن مطالعات فرهنگی بر پایه‌ای عمدتاً بریتانیایی که پس از دهه ۱۹۷۰ روی داده است، جبهه‌ای چند جانبه را برای درک و پیگیری تمرین‌های آزادی‌بخشی گشوده است» (روچک، ۱۳۹۰: ۵۲). مطالعات فرهنگی که از جنبش چپ نشات می‌گیرد شرکای دیگری نیز دارد که عبارتند از فمینیست‌های دوره پس از استعمار، پسا فمینیست‌ها، نظریه پردازان مردد و... که این گروه‌ها اگرچه با هم متفاوت هستند اما از نظر کورنل وست (۱۹۹۲) این گروه‌ها موافقند که مطالعات فرهنگی از طریق سیاست‌های جدید مبتنی بر تفاوت نوعی تمرین رهایی‌بخش به شمار می‌آید (همان). از این‌رو رهایی از سلطه و آزادی‌بخشی یکی از ویژگی‌های اساسی مطالعات فرهنگی است. از دیگر سو در تفسیر آرننتی از جامعه‌شناسی مردم‌مدار نیز آنچه مهم به نظر می‌رسد همانند مطالعات فرهنگی، برجسته کردن تفاوت‌هاست و نه یکپارچه‌سازی جامعه، بنابراین برجسته کردن تفاوت‌ها در جامعه‌شناسی مردم‌مدار و مطالعات فرهنگی خود می‌تواند در خدمت آزادی و رهایی بشر باشد.

بنابراین در مطالعات فرهنگی و در بحث قرائت متنی گفتمان‌ها که «پایگاه تعارضی دائمی بر سر معانی‌اند (میلز، ۱۳۸۲: ۲۵) سوژه‌ها با اعتلای گفتمان خود به مقاومت در برابر گفتمان‌های حاکم برمی‌خیزند و از این‌جا پراتیک و مفهوم رهایی نمود می‌یابد.

**تفکر انتقادی:** یک اشتراک دیگر که بین جامعه‌شناسی مردم‌مدار و مطالعات فرهنگی وجود دارد این است که هر دو از دل نوعی تفکر انتقادی بوجود آمده‌اند به این صورت که جامعه‌شناسی مردم‌مدار به خشکی و علمی و سیاستگذار بودن جامعه‌شناسی تاخته است و از سوی دیگر مطالعات فرهنگی به رویکرد محافظه‌کار در جامعه‌شناسی تاخته است و از طرفی با توجه به خلاء پراتیک در انگلستان، مطالعات فرهنگی نیز با طرح پرسش‌هایی که جامعه‌شناسی محافظه‌کار از پاسخ دادن به آن‌ها عاجز بود و با هدف سیاسی برای مداخله در وضع موجود خود را معرفی می‌کند. جامعه‌شناسی مردم‌مدار نیز با توجه به همین خلاء سعی می‌کند که با گروه‌های مردمی به گفت و گو بنشیند و خود را از نگاه علمی و خشک و از طرف دیگر از نگاه سیاستگذار دولتی برهاند. در واقع باید گفت یک عنصر اساسی در جامعه‌شناسی مردم‌مدار وجود پراکسیس است که عمدتاً در نوع دوم جامعه‌شناسی مردم‌مدار یعنی از نوع ارگانیکی آن بیش‌تر مشهود است چرا که در جامعه‌شناسی مردم‌مدار ارگانیک؛ مشخصاً ما با جنبش‌های مدنی سر و کار داریم و ویژگی اساسی یک جنبش مدنی نیز پراکسیس است چرا که جنبش بدون پراکسیس اساساً فلج و ناکارآمد است. «از نظر پیون (هم‌چون تورن و بر خلاف بوراووی)، جامعه‌شناسی مردم‌مدار نمی‌تواند بی‌طرف باشد. لازمه جامعه‌شناسی مردم‌مدار دگراندیشی و انتقاد است» (زاسمن و همکار، ۱۳۹۴: ۳۰) انتقاد نیز به تنهایی کافی نیست و جامعه‌شناسی مردم‌مدار ایجاد شده تا جامعه‌شناسی را به حوزه عمومی بیاورد که لازمه‌اش پراکسیس است. از این‌رو جامعه‌شناسی مردم‌مدار که دارای خصیصه‌ای بازاندیشانه می‌باشد و سعی دارد که به یک بازاندیشی در جامعه‌شناسی بپردازد. به همین نحو مطالعات فرهنگی نیز «درگیر بازاندیشی شدن به معنای مشارکت در دامنه‌ای از گفتمان‌ها و روابط و در عین حال برساختن گفتمان‌های دیگری درباره آن‌هاست» (بارکر، ۱۳۹۱: ۳۷۶). هر یک از این گفتمان‌ها در نتیجه فرهنگ پسامدرن، -کسانی را که صدای آنان را انگیزه‌های مدرن سرکوب کرده است تا تفاوت‌هایشان خاموش شود- دعوت می‌شوند تا راهی برای سخن گفتن بیابند (همان). سیدمن در این باره بیان می‌کند: مکتب بیرمنگام نیز هم‌چون جامعه‌شناسی مردمی میلز و نظریه انتقادی هابرماس، تلاش دارد تا سنت تحلیل اجتماعی انتقادی را بپروراند که در عین تجربی بودن به لحاظ سیاسی نیز فعال باشد (سیدمن، ۱۳۹۱: ۱۸۷). سیاسی بودن به معنای داشتن پراکسیس در این عرصه می‌تواند باشد.

مطالعات فرهنگی بیش‌تر فرایندی انتقادی است که در فضاها بین رشته‌ای و در روابط بین

آکادمی و موقعیت‌های سیاسی دیگر عمل می‌کند و از این منظر مطالعات فرهنگی نیازمند نوعی بازآفرینی است (جانسون، ۱۳۸۶: ۱۶۵). استوارت هال نیز می‌گوید: مطالعات فرهنگی نیازمند است تا نوبه نو شود. از سوی دیگر او می‌گوید در ابتدا مطالعات فرهنگی شامل مطرح کردن سؤالاتی جامعه‌شناختی علیه خود جامعه‌شناسی بود (اینگلیس)، بر این اساس حتی شاید بتوان گفت مطالعات فرهنگی نیز از دل جامعه‌شناسی بیرون آمده است. از طرفی می‌توان حتی جامعه‌شناسی مردم‌مدار را هم واکنشی به ضعف‌هایی که از سوی مطالعات فرهنگی بر پیکره جامعه‌شناسی وارد شده بود دانست.

از سوی دیگر باید توجه داشت که نقد و انتقاد در اندیشه غربی دو سنت عمده و اصلی دارد. یکی سنت نیچه مارکسی که گاهی به تخریب و نظم‌زدایی و افشاگری تاکید می‌کند و دیگری سنت کانتی که مبنا را بر سنجش، تمییز، تحلیل و فهم تجربی - علمی واقعیت قرار می‌دهد (فرهادپور، ۱۳۷۷). مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی مردم‌مدار بیش از هر چیز به سنت نیچه‌مارکسی تعلق دارند و البته جامعه‌شناسی مردم‌مدار نیز به نوعی به جامعه‌شناسی کانتی و نظم محور بویژه در آثار پارسونز حمله می‌کند. بنابراین هر دو به پوزیتویسمی که از دل تفکر کانتی بیرون می‌آید می‌تازند.

**پوپولیسم، مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی مردم‌مدار:** مطالعات فرهنگی درگیر لفاظی‌های پوپولیسم هم شده است. بسیاری از نویسندگان استدلال می‌کنند که کارشان روشنگری ایدئولوژی برای توده مردم معمولی است. به هر حال در عمل بسیاری از آثار انتشار یافته در این زمینه شمار خوانندگان معدودی دارند. بویژه تقسیم کار آکادمیک و فشار برای انتشار مرتب و سریع آثار باعث شد تا بسیاری از نویسندگان تبدیل به متخصصین ابهام‌افزایی شوند تا روشنگری (بارکر، ۱۳۸۶: ۴۵). به هر حال سبک‌های نگارشی پیچیده، رویکرد کم‌تر تخصصی در پیش می‌گیرند. این امر بر خلاف جهت اخلاقیات توده‌گرایانه مطالعات فرهنگی حرکت خواهد کرد (همان). پوپولیسم مطالعات فرهنگی را می‌توان با جریان‌های چپ، که از انقلاب سرخورده‌اند مرتبط دانست؛ از این‌رو جریان‌های چپ مطالعات فرهنگی اکنون با جریان‌های لیبرال یکی شده‌اند و هیچ‌گونه ماهیت رهایی‌بخشی دیگری ندارند (کچوئیان، ۱۳۸۷: ۴۱).

مطالعات فرهنگی نیز مانند جامعه‌شناسی مردم‌مدار در یک حوزه فرادانشگاهی قرار دارد؛ البته اگر چه حوزه کاری آن در دانشگاه هم می‌باشد اما باز سعی بر این دارد تا پا را از محدودیت‌هایی که نظام آکادمیک ایجاد کرده است فراتر نهد. «مطالعات فرهنگی رشته‌ای آکادمیک نیست. مطالعات فرهنگی می‌باید در آکادمی حیات داشته باشد ولی هیچ‌گاه منحصر

به آن جا نبوده است. مطالعات فرهنگی به معانی مختلف حاشیه‌ای<sup>۱</sup> است، یا بهتر است که باشد. تا جایی مطالعات فرهنگی جنبشی آکادمیک محسوب می‌شود، به دنبال محدود کردن آکادمی به روش‌های معینی است» (بارکر، ۱۳۸۶: ۱۶۸).

در جامعه‌شناسی نیز جامعه‌شناسان حرفه‌ای غالباً جامعه‌شناسی مردم‌مدار را به تحقیر جامعه‌شناسی مردم‌پسند<sup>۲</sup> می‌خوانند که سرسپردهٔ مخاطبانش است، در حالی که خود را نمونهٔ اعلامی بی‌طرفی جلوه می‌دهند (بوراووی، ۱۳۹۴: ۴۰۲). به همین نحو جامعه‌شناسی مردم‌مدار نیز خود را بی‌طرف می‌نامد و جامعه‌شناسی حرفه‌ای را بی‌مایه و بی‌ربط می‌داند. بوراووی می‌گوید این موضع‌گیری‌ها ناشی از تقسیم کار در میدان جامعه‌شناسی است.

باید گفت مطالعات فرهنگی به سبب این که در درون نظام آکادمیک قرار دارد می‌تواند درگیر پوپولیسم شود چرا که نظام آکادمیک نیز گرفتار یک ساختار و بوروکراسی است هرچند بخواهد خود را محدود به نظام آکادمیک نکند اما این بسیار دشوار است. اما جامعه‌شناسی مردم‌مدار از آن جایی که ارتباط مستقیم و آزاد و به دور از هرگونه سلطه و اعمال قدرتی بر مردم دارد خود را از چنگال پوپولیسم رها می‌کند و این به ویژگی تاملی و بازتابی آن ارجاع دارد. به بیانی باید دانست پوپولیسم زمانی بیشتر نمود می‌یابد که قدرت و سلطه برای توجیه قدرت خود به مقدس کردن توده‌های مردم اقدام کند. از آن جایی که کچوئیان معتقد است مطالعات فرهنگی با جنبش لیبرال یکی شده است، بنابراین رو به سوی محافظه‌کاری یافته است و این مورد می‌تواند منجر به پوپولیستی شدن مطالعات فرهنگی شود. اما جامعه‌شناسی مردم‌مدار به سبب رابطهٔ مستقیم با گروه‌های مردم و داشتن نقش تسهیلگر توسط جامعه‌شناس یا روشنفکر مردم‌مدار نمی‌تواند رویکرد پوپولیستی داشته باشد. اگر چه سلطه و قدرت سرمایه‌داری می‌تواند آن را به سوی پوپولیسم سوق دهد.

جامعه‌شناسی مردم‌مدار با این پرسش آغاز می‌کند که جامعه‌شناس کیست و جامعه‌شناسی برای چه؟ و به نظر می‌رسد که در این جا به مطالعات فرهنگی نزدیک می‌شود چرا که « نویسندگان مطالعات فرهنگی با اشاره به موقعیت‌مندی همهٔ دانش می‌خواهند بیان کنند، چه کسی، کجا، چه موقع و چرا صحبت می‌کند. همان گونه که گفته شد در مطالعات فرهنگی این پرسش وجود دارد که فرد چرا صحبت می‌کند» (بارکر، ۱۳۸۶: ۵۴) و این به نوعی می‌تواند اشاره به سؤال جامعه‌شناسی برای چه در جامعه‌شناسی مردم‌مدار باشد که بازتاب‌دهندهٔ موقعیت‌مندی دانش در جامعه‌شناسی مردم‌مدار نیز می‌باشد. یعنی توجه هر دو به مخاطبانشان است که آن‌ها را در مظان اتهام به پوپولیسم قرار می‌دهد.

1- marginal

2- pop sociology



### هستی‌شناسی جامعه‌شناسی مردم‌مدار و مطالعات فرهنگی

هستی‌شناسی به پرسش‌هایی نظیر این که آیا یک علم چیزی را به عنوان واقعیت می‌پذیرد؟ و یا این که آن علم چه تفسیری از واقعیت دارد، را بیان می‌کند (بنتون و همکار، ۱۳۸۴: ۴۰). از این‌رو مطالعات فرهنگی اعتقاد دارد فقط از طریق رمزگان فرهنگ می‌توانیم واقعیت را درک و فهم نماییم (فیسک، ۱۳۸۰: ۱۲۹). بنابراین واقعیت همواره از قبل رمزگذاری شده است و واقعیت محض وجود ندارد (همان).

شاید بتوان در هستی‌شناسی مطالعات فرهنگی دو رویکرد ضد ذات‌گرایی که از دل ساختارگرایی بیرون می‌آید و به این معنا می‌تواند باشد که حقیقت محصول فرهنگ در زمان‌ها و مکان‌های خاص است و امری جهانشمول نیست بنابراین نگاه محلی‌محور از این رویکرد استنباط می‌شود (بارکر، ۱۳۹۱). رویکرد دوم را می‌توان رویکرد ماتریالیستی دانست که سیدمن بر این اعتقاد است علی‌رغم چرخش نشانه‌شناختی که در مطالعات فرهنگی رخ داده، اما رویکرد ماتریالیستی آن هم‌چنان حفظ شده است (سیدمن، ۱۳۸۶: ۳۱۷). این موضوع ناشی از تأکیدی است که مطالعات فرهنگی بر پراکسیس دارد. هم‌چنین این نگاه ماتریالیستی را می‌توان برای جامعه‌شناسی مردم‌مدار نیز در نظر گرفت چرا که پراکسیس در جامعه‌شناسی مردم‌مدار، یک رکن اساسی است. از سوی دیگر ضدذات‌گرایی هم با توجه به نگاه محلی‌محور جامعه‌شناسی مردم‌مدار مشهود است. یعنی واقعیت در جامعه‌شناسی مردم‌مدار با توجه به فرهنگ هر جامعه تعریف می‌شود که در دیالوگ و همکاری متقابل با آنان قابل شناخت و حل شدن است. نگاه محلی‌محور هر دو سبب می‌شود تا واقعیت و امر روزمره را بر اساس تفاوت‌های فرهنگی قابل شناخت بدانند.

**معرفت‌شناسی جامعه‌شناسی مردم‌مدار و مطالعات فرهنگی:** بحث معرفت‌شناسی مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی مردم‌مدار تا حد بسیاری ریشه در متدولوژی آن‌ها نیز می‌تواند داشته باشد. به این بحث می‌توان به دو صورت نگریست. اول این که این دو شاخه از چه مبانی معرفتی ریشه گرفته‌اند؟ و دوم این که چه نوع معرفتی (یا حقیقتی) را تولید می‌کنند؟ مطالعات فرهنگی به ساختارگرایی برمی‌گردد. منشأ این مطالعه‌ها پژوهش‌های تاریخی، مردم‌شناختی و ادبی‌اند (کنوبلاخ، ۱۳۹۱: ۳۳۴-۳۳۵). در خصوص پژوهش‌های تاریخی می‌توان به وبر و مکتب هایدلبرگ که بر مفهوم کلیت اجتماعی تأکید داشته‌اند و تفهم را به عنوان مبنای تبیین اجتماعی می‌دانستند اشاره کرد که از نظر هال به دیدگاه‌های هوگارت و ویلیامز نزدیک است (به نقل از بارون، ۱۹۸۹: ۷۸) و از سوی دیگر ساختارگرایی که از طریق لویی آلتوسر بر متفکران جریان مطالعات فرهنگی تأثیر گذاشت (همان، ۳۳۵). ملور در این باره می‌گوید: زمانی که پیرامون نقش اصلی ویلیامز و دیگر محققین بریتانیا در مطالعات فرهنگی

بحث می‌کنم، آثار ساختارگرایان اروپایی- لویی استراوس، سوسور، لکان، بارت و فوکو- و نیز تغییرات عمده ناشی از مارکسیسم اروپایی- گرامشی و آلتوسر- را در شکل‌دهی مطالعات فرهنگی نمی‌توانم نادیده بگیرم (ملنر، ۱۹۹۲: ۶۶۴). حال مواجهه مطالعات فرهنگی با مردم‌شناسی استراوس را زمینه‌ساز توجه به ساختارگرایی آلتوسری می‌داند (هال، ۱۹۸۱). هال که به عنوان نسل دوم مطالعات فرهنگی شناخته می‌شود رویکرد جامعه‌شناختی‌تری را دنبال کرده است. در حالی که نسل اول دیدگاه نقد ادبی را داشتند (سیدمن، ۱۳۸۶: ۳۱۲).

در خصوص نقطه تمرکز مطالعات فرهنگی باید گفت این مطالعات با تمرکز بر ذهنیت و سوپزکتیویته تمرکز یافت و در برابر آن جامعه‌شناسی از پوزیتویسم علمی در دهه ۱۹۵۰ متأثر بودند (دیورینگ، ۱۳۸۲) و جامعه‌شناسی با سنجش نقادانه و عقلانی کانت و کنت میسر شد (اباذری، ۱۳۸۷: ۱۰) شاید بتوان مطالعات فرهنگی را در بیش از همه در سنت نیچه مارکسی جای داد. فوکو در این باره می‌گوید وقتی در فرهنگ غرب، خودسازی جای خود را به خودشناسی داده است، حقیقت نیز توان ایجاد تحول در سوژه را از دست داد که فوکو به آن لحظه دکارتی می‌گوید (زونیک، ۱۳۹۰) اما سوژه چون دائماً توسط گفتمان‌های مختلف استیضاح می‌شود می‌تواند حالت ذهنی متفاوتی پیدا کند و در مقابل ایدئولوژی مسلط مقاومت کند (سیدمن، ۱۳۸۶). اما مطالعات فرهنگی یکی از انتقادات اصلی خود را در برابر پوزیتویسم علمی برپا کرد؛ از سوی دیگر جامعه‌شناسی مردم‌مدار نیز این انتقاد را به پوزیتویسم داشته است. به بیانی شاید بتوان گفت نقطه تمرکز ابژکتیو است؛ البته به تاسی از آدورنو شاید بهتر آن است که دیالکتیک ابژه و سوژه در جامعه‌شناسی مردم‌مدار مطرح است. در این نگاه می‌توان گفت جامعه‌شناسی مردم‌مدار در پی این است تا هر گونه برتری میان سوژه و ابژه را از میان بردارد. یعنی با توجه به آنچه که فوکو درباره قدرت دانستن دانش بیان می‌کند، جامعه‌شناسی مردم‌مدار با انتقال مستقیم دانش به مردم به نوعی سلطه دانش بر آنان را نیز مرتفع می‌کند.

در مطالعات فرهنگی یک هم‌نشینی بین نظریه و سیاست ایجاد شده است که از دل آن‌ها پراکسیس زاده می‌شود. این موضوع در جامعه‌شناسی مردم‌مدار نیز دیده می‌شود به این صورت که یک پراتیک گفت و شنودی در آن وجود دارد که سعی در مداخله در جهان دارد. جامعه‌شناسی مردم‌مداری که بوراووی بیان می‌کند (اگرچه بوراووی در این باره و در دعوت اصحاب علوم اجتماعی به جامعه‌شناسی مردم‌مدار، به مبانی معرفتی ایده خود توجه چندانی نداشته است) اما شاید بتوان گفت در جهت احیای چپ مارکسیسم است. این موضوع تصادفی نیست که بوراووی بیانیه جامعه‌شناسی مردم‌مدار را در یازدهم تیر، مطابق با یازدهم تیر مشهور فوئرباخ نوشته است. تیر یازدهم جامعه‌شناسی مردم‌مدار در واقع همان پاسخ مشهور مارکس

درباره پراکسیس است. (بوینز و همکار، ۲۰۰۵: ۱۰). از این‌رو جامعه‌شناسی مردم‌مدار در تداوم سنت انتقادی مکتب فرانکفورت، دعوت به بازاندیشی دارد.

از دیگر سو بوراووی معرفت حاصل از جامعه‌شناسی مردم‌مدار را معرفتی ارتباطی دانسته که به حقیقتی توافقی رهنمون می‌شود (بوراووی، ۱۳۹۴: ۱۸۲). بنابراین جامعه‌شناسی مردم‌مدار به دنبال نسخه‌پیچی برای جامعه نیست بلکه در پی برقراری تعاملی زمینه‌مند با مردم است تا بازاندیشی را گسترش دهد (بوراووی، ۱۳۹۴: ۱۸۳). با توجه به گفته بوراووی معرفتی که جامعه‌شناسی مردم‌مدار تولید می‌کند در پی رسیدن مردم و جامعه‌شناسان به درک مشترک از پیرامون خود هستند (بوراووی، ۱۳۹۴: ۱۷۸). از این رو لازمه شکل‌گیری جامعه‌شناسی به معنای اعم و جامعه‌شناسی مردم‌مدار به طور اخص وجود جامعه مدنی است که بوراووی نیز به آن اذعان می‌دارد (همان، ۱۹۳). با توجه به نگاه سوژه‌محور مطالعات فرهنگی حقیقت و معرفتی که تولید می‌شود باید رها از ایدئولوژی سلطه‌گر باشد. حال معتقد است گسترش بازنمایی آن را به منبعی برای تولید دانش اجتماعی بدل می‌کند که سیستمی باز و مرتبط با کنش اجتماعی و مسئله قدرت است (حال به نقل از سروری و برزگر، ۱۳۹۲).

**روشنفکران و مطالعات فرهنگی با جامعه‌شناسی مردم‌مدار:** استوارت هال گاهی مفهوم روشنفکر ارگانیک گرامشی را برای توصیف یک ایده‌آل استناد کرده است. روشنفکران ارگانیک اغلب میل دارند دانش‌های رشته‌ای را برای حل و فصل نزاع‌های اجتماعی موجود به کار گیرند. روشنفکر ارگانیک کسی است که با گروه‌های مشخص و جنبش‌های خاص در ارتباط است. مبنای نظرات روشنفکر ارگانیک مفاهیم کلی نظیر انسانیت یا عدالت انسانی نیست، بلکه او همواره یک موضع اجتماعی خاص به تحولات تاریخی دارد. او همیشه در یک موقعیت سیاسی یا اجتماعی خاصی قرار دارد و همین موقعیت‌مندی است که مشوق او برای مداخله در امور عمومی است (سیدمن، ۱۳۸۶: ۳۳۳). به بیان دیگر همین جای داشتن آن‌ها در جامعه است که موجب مشارکت عمومی می‌شود (سیدمن، ۱۳۹۱: ۱۸۷). از این رو مطالعات فرهنگی همواره این انتقاد را داشته به جامعه‌شناسان داشته است که آنان روشنفکران عرصه عمومی نبوده‌اند.

اما جامعه‌شناس مردم‌مدار به عنوان روشنفکر عمومی تلقی می‌شود که در بحث‌های عمومی از طریق کتاب، مقاله، سرمقاله‌ها و سخنرانی با مخاطبان فراتر از دانشگاه به طور فعال ارتباط دارد (گولدنبرگ و همکار، ۲۰۰۹: ۷۷۱). از این رو جامعه‌شناسی مردم‌مدار می‌تواند پاسخی برای این انتقاد مطالعات فرهنگی نیز تلقی شود. چرا که روشنفکر یا جامعه‌شناس مردم‌مدار حوزه خود را از دانشگاه به عرصه عمومی و تماس مستقیم با جامعه برده است و از این‌رو بوراووی نیز معتقد به دو نوع جامعه‌شناس ارگانیک و سنتی با توجه به نگاه گرامشی می‌باشد.

### افتراق جامعه‌شناسی مردم‌مدار و مطالعات فرهنگی

پرداختن به نکات جدایی این دو در این مقاله مهم است. چرا که آن‌چه که در بالا آمده است بیشتر نگاه تعاملی و یا وجوه تشابه آن‌ها را نشان داده است. مطالعات فرهنگی به منزله ضد رشته‌ای در علوم اجتماعی است (توفیق، ۱۳۹۳: ۳۸) در حالی که جامعه‌شناسی مردم‌مدار در نگاه بازاندیشانه جامعه‌شناسی انتقادی بیرون آمده است. یکی دیگر از مواردی را که شاید بتوان به عنوان نقطه افتراق در نظر گرفت، آمریکایی شدن مطالعات فرهنگی و جدایی از جنبش‌های اجتماعی و تخصصی شدن در محیط دانشگاهی ۱۹۸۰ و ۹۰ است (ولف، ۱۹۹۹: ۵۰۱). بنابراین در این فضا که مطالعات فرهنگی نیز گرفتار تخصصی شدن شده بود جامعه‌شناسی مردم‌مدار از دل علوم اجتماعی امریکایی زاده می‌شود. یعنی جامعه‌شناسی آمریکا با این مشکل مواجه می‌شود که می‌بایست جامعه‌شناسی را دوباره به عرصه عمومی بیاورد؛ از آنجایی که سیاستمداران در امریکا نقش خطابه‌ران را دارند و بهایی به حرف‌های جامعه‌شناسی نمی‌دادند در نتیجه جامعه‌شناسی سعی کرد تا خود مستقیماً با گروه‌های مردمی به گفت و گو بنشیند. لازم به ذکر است که آن‌چه که جامعه‌شناسی مردم‌مدار را به عنوان جامعه‌شناسی معرفی می‌کند به سبب این است که خود را وامدار جامعه‌شناسی آکادمیک می‌داند و سعی در تقویت ضعف‌های آن دارد اما مطالعات فرهنگی از ابتدا چون جامعه‌شناسی را با رویکرد پوزیتیویستی آن شناخته بود و با توجه به سنت بریتانیایی آن جامعه‌شناسی را عاجز از پرداختن به زندگی روزمره و توجه به فرهنگ دانسته است و از این‌رو سعی داشته تا خود را مستقل نشان دهد.

### جامعه‌شناسی مردم‌مدار و مطالعات فرهنگی در ایران

بیش از یک دهه از طرح جامعه‌شناسی مردم‌مدار در ایران می‌گذرد و از آنجایی که این رویکرد در کشور تازه و نو می‌باشد نیاز به شناخت ابعاد گوناگون آن احساس می‌شود؛ تمام سعی پژوهندگان این رویکرد این است که به نوعی فاصله ایجاد شده بین خود و مردم را کم‌تر کنند از این رو جامعه‌شناسی مردم‌مدار باید بتواند از این طریق، جامعه‌شناسی را به رسالت خود و مردمی بودنش نزدیک کند. مایکل بوراووی در تیرماه ۱۳۸۷ سفری به ایران داشت که از وی یک مقاله در مجله جامعه‌شناسی ایران چاپ شد. در گفت و گویی که با وی صورت گرفت او شریعتی را به عنوان یک جامعه‌شناس مردم‌مدار لقب می‌دهد. اما نکته‌ای که از حرف‌های او استنباط نمی‌شود ربط جامعه‌شناسی مردم‌مدار با فضای رشد جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی در ایران است. به این بیان که جامعه‌شناسی در ایران با رویکرد پوزیتیویستی که متقدمین از فرانسه کسب کرده بودند وارد ایران شد در حالی که جامعه‌شناسی مردم‌مدار از دل چپ زاییده می‌شود. از سوی دیگر یکی از لازمه‌های جامعه‌شناسی مردم‌مدار وجود جامعه مدنی قوی

می‌باشد که ضعف آن در ایران خود مانعی برای آن تلقی می‌شود. ازسوی دیگر رشته مطالعات فرهنگی نیز گرایش جدیدی است که اگر چه در دنیا نیم قرن از سابقه آن می‌گذرد اما در ایران رشته نوپایی است که در حال مقاومت در برابر جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسان است بلکه بتواند جایی برای خود در میان علاقمندان به مطالعات فرهنگی باز کند. از این رو تجربه مطالعات فرهنگی در ایران بیش از همه به ریشه‌های جامعه‌شناختی‌اش محدود شده است. آشنایی با مطالعات فرهنگی در ایران از طریق ترجمه آثار میشل فوکو دانسته‌اند. هم‌چنین حلقه کیان و مجله ارغنون در تکوین جریانی بین رشته‌ای و جلب علاقه به مطالعات فرهنگی مؤثر بودند. اما رشته مطالعات فرهنگی از ابتدا در ایران سعی در نهادینه کردن خود در نظام آکادمیک داشت (صدیقی، ۱۳۹۳: ۳۷).

برخی هم‌چون دکتر کچوئیان که معتقدند با ظهور مطالعات فرهنگی جامعه‌شناسی مرده است؛ عده‌ای هم‌چون دکتر اباذری به رد این نظر پرداخته‌اند و باز کسانی چون دکتر قانع‌راد به هم‌نشینی این دو رویکرد در کنار هم عقیده دارند، دکتر آزاد ارمکی نیز این رشته را ذیل جامعه‌شناسی معرفی می‌کند و معتقد است که این رشته می‌تواند کمک شایانی به رشد نظریه‌سازی در جامعه‌شناسی کند. از آنجایی که یکی از راه‌هایی که مطالعات فرهنگی در ایران معرفی شد بواسطه مجله ارغنون بوده است می‌توان یوسف اباذری را به عنوان یکی از افراد مؤثر در معرفی مطالعات فرهنگی در ایران دانست. دانشگاه علامه طباطبایی که پیشگام مطالعات فرهنگی بوده است بیشتر رویکردی مردم‌شناسانه داشته است در حالی که دانشگاه علم و فرهنگ رویکردش بیشتر جامعه‌شناسانه است (صدیقی، ۱۳۹۰: ۳۶). از این رو در هیچ یک از این دو دانشگاه رویکرد تقابل با جامعه‌شناسی شکل نگرفته است.

از آنجایی که شاید بتوان اولین درس جامعه‌شناسی مردم‌مدار را حضور در میدان برای فعالیت حرفه‌ای دانست، بهرنگ صدیقی که چندی دبیر گروه جامعه‌شناسی مردم‌مدار انجمن جامعه‌شناسی ایران را بر عهده داشته است، خود وارد میدان عمل شده است. از این رو وی در موسسه رخداد تازه بخشی از فعالیت‌هایش را معطوف به ارتباط مستقیم با مردم کرده است و از طریق نقد فیلم، ترجمه و برگزاری کلاس‌های آموزشی، فعالیت در این زمینه را دنبال می‌کند. از سوی دیگر سیامک زند رضوی نیز با سخنرانی در خصوص گروه‌هایی که صدایشان کم‌تر شنیده می‌شود مانند کودکان کار و... فعالیت می‌کند. رویکرد محلی‌نگر مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی مردم‌مدار در ایران به گونه‌ای است که می‌تواند سبب به رسمیت شناخته شدن تمام خرده فرهنگ‌های محلی و زبان‌های آنان شود و از این رو نگاه زره‌بینانه را از دولت و جامعه دور می‌کند. همچنین عباس کاظمی از جمله افرادی است که در زمینه مطالعات فرهنگی در ایران فعالیت داشته است. کتاب اخیر او با عنوان امر روزمره در جامعه پساانقلابی

ضمن داشتن رویکرد مطالعات فرهنگی از زبان جامعه‌شناسانه و مردم‌مدار استفاده کرده است. به این بیان که این اثر به خوبی توانسته است بیرون از عرصه آکادمیک و در میان مخاطبان فرادانشگاهی جای خود را باز کند. از جمله افرادی که در عرصه جامعه‌شناسی می‌توانند به عنوان جامعه‌شناسان مردم‌مدار تلقی شوند می‌توان به علی شریعتی اشاره کرد.

### نتیجه‌گیری

درباره مباحث مربوط به مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی به طور اعم بر تفاوت‌های این دو گرایش تأکید شده است و هر کدام سعی در عدم پذیرش یکدیگر به عنوان یک گرایش مجزا دارند از این‌رو ما با نشان دادن نقاط اشتراک و افتراق بین جامعه‌شناسی مردم‌مدار و مطالعات فرهنگی نشان دادیم که نه ادعاهای مطالعات فرهنگی مبنی بر عدم توجه جامعه‌شناسی به فرهنگ و مردم درست است و نه ادعاهای جامعه‌شناسی درباره مطالعات فرهنگی و عدم پذیرش آن. در کنار حملات جامعه‌شناسی به مطالعات فرهنگی، این رشته از سوی برخی از جامعه‌شناسان به عنوان بدیلی برای جامعه‌شناسی مطرح شده بود اما جامعه‌شناسی چنان خصلت بازاندیشانه دارد که توانست برای ضعف‌های خود در طول تاریخ جایگزین‌هایی بیابد و از این‌رو به حیات خود ادامه دهد. جامعه‌شناسی توانست با معرفی جامعه‌شناسی مردم‌مدار خود را به مردم نزدیک کند. امروز جامعه‌شناسی مردم‌مدار و مطالعات فرهنگی با داشتن ویژگی‌های مشترکی هم چون رهایی‌بخشی، توجه به فرهنگ، خصلت انتقادی، داشتن پراکسیس و همچنین برخی تفاوت‌هایی که دارند می‌توانند هر کدام به صورت مجزا و گاه مکمل همدیگر در کنار هم به حیات خود ادامه دهند.

در یک جمع‌بندی نهایی می‌توان گفت که مطالعات فرهنگی، در ادامه نقد جامعه‌شناسی رایج و به دنبال ناتوانی نظری و عملی جامعه‌شناسی انگلستان شکل گرفت. جامعه‌شناسی مردم‌مدار نیز خود را با نقد جامعه‌شناسی رایج و حوزه‌های مختلف آن، مطرح ساخت. با این حال، مطالعات فرهنگی، کم‌تر از جامعه‌شناسی مردم‌مدار، ویژگی فرادانشگاهی دارد. به عبارت دیگر، رنگ و لعاب دانشگاهی مطالعات فرهنگی بیش از جامعه‌شناسی مردم‌مدار است زیرا با توجه به رقبای جدی‌تری از قبیل جامعه‌شناسی آکادمیک و سیاستی، جامعه‌شناسی مردم‌مدار ترجیح می‌دهد از محیط دانشگاه خارج و به مردم رو بیاورد. هر دو رشته مورد بحث ما در این مقاله، دغدغه رهایی‌بخشی دارند؛ به همین دلیل، هر دو، کم و بیش، عموم مردم را از تمامی گروه‌ها و طبقات، مخاطب خود قرار می‌دهند. با این تفاوت که در مطالعات فرهنگی، مرزشکنی میان عامه و خواص رخ می‌دهد و عامه در کنار خواص قرار می‌گیرند، ولی در جامعه‌شناسی مردم‌مدار، جای خالی مردم به طور کامل پر می‌شود و همه مخاطب جامعه‌شناسی واقع

می‌شوند. در هردو رشته، گروه‌های خاموش به صحنه می‌آیند (عوام و مردم) و مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی مردم‌مدار، راه را برای دیده شدن و شنیده شدن موکلان خود باز می‌کنند. نزدیک‌شدن بیش از حد به مردم این خطر را در پی دارد که این دو رشته را در دام پوپولیسم گرفتار سازد. امکان درافتادن در چنین دامی برای مطالعات فرهنگی بیش‌تر است.

نه مطالعات فرهنگی و نه جامعه‌شناسی مردم‌مدار، قائل به هنجار ذاتی نیستند؛ این دو، پدیده‌ها و مردم را مطالعه می‌کنند، و انعکاس تصویری از مردمان دیده نشده، برای‌شان از تجویز هنجاری خاص برای آن مردم مهم‌تر است. همین امر سبب می‌شود که دائماً به خود، روش‌ها، اهداف، و یافته‌های‌شان بیاندیشند و در آن‌ها تجدید نظر کنند. آن‌ها برای مردم مورد مطالعه‌شان نیز ویژگی‌های بازاندیشی قائل‌اند، و همین ویژگی را منبعی برای نوزایی و پویایی جامعه می‌دانند؛ جامعه‌ای که به دلیل همین ویژگی نمی‌میرد و مرگ ندارد. یکی از نمودهای جامعه پویا آن است که می‌شود در آن فعال و کنشگر بود. به همین دلیل این دو، خود را دارای پراکسیس می‌دانند و علم‌شان بی‌عمل نیست بلکه در پیوند کامل با عمل، از تغییراتی که مردم به آن رسیده‌اند، استقبال می‌کنند.

مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی مردم‌مدار، هردو از روش‌های کیفی بیش از روش‌های کمی استفاده می‌کنند، و تفکر انتقادی را چاشنی تحلیل‌های خود می‌کنند تا راه خود را از رشته‌ها و روش‌های محافظه‌کارانه جدا کنند. با این حال، هیچ‌کدام داعیه نظریه‌پردازی ندارند و از تعمیم‌های ناروا و روایت‌های کلان دوری می‌جویند. نکته قابل توجه این است که مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی مردم‌مدار می‌توانند علوم اجتماعی را به مطالعات بومی‌نگر نزدیک سازند چراکه هر دو بر نوعی محلی‌گرایی در مسیر توسعه و پیشرفت تاکید دارند.

## منابع

- ابادری، یوسف (۱۳۸۷) *خرد جامعه‌شناسی*، تهران: نشر طرح نو، چاپ دوم.
- ----- (۱۳۸۰) «رولان بارت و اسطوره مطالعات فرهنگی»، *مجله ارغنون*، شماره ۱۸، از ۱۳۷ تا ۱۵۷.
- ابرکرامی، نیکولاس (۱۳۹۲) *درآمدی بر جامعه‌شناسی*، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نی.
- استوری، جان (۱۳۸۹) *مطالعات فرهنگی درباره فرهنگ عامه*، ترجمه حسین پاینده، آگاه، چاپ دوم.
- اینگلیس، دیوید (۱۳۹۰) «دوقلوهای در حال نزاع: جامعه‌شناسی، مطالعات فرهنگی، گوناگونی و همسانی»، ترجمه علی صباغی، *نشریه برگ فرهنگ*، شماره ۲۳، ۶۰-۸۷.
- بارکر، کریس (۱۳۹۱) *مطالعات فرهنگی نظریه و عملکرد*، مترجمان مهدی فرجی و نفیسه حمیدی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ دوم.
- ----- (۱۳۸۶) *مسائل محوری در مطالعات فرهنگی*، ترجمه عباس کاظمی، مطالعات فرهنگی: دیدگاه‌ها و مناقشات، گزینش و ویرایش مقالات محمد رضایی، تهران: جهاد دانشگاهی، چاپ اول.
- باومن، زیگمونت (۱۳۸۸) *اشارات‌های پست مدرنیته*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ دوم.
- بوراووی، مایکل (۱۳۹۴) *دریاب جامعه‌شناسی مردم‌مدار*، ترجمه بهرنگ صدیقی، جامعه‌شناسی مردم‌مدار: جامعه‌شناسی در قرن بیست و یکم، ترجمه بهرنگ صدیقی و همکاران، تهران: نشر نی، چاپ اول.
- ----- (۱۳۹۴) *میدان جامعه‌شناسی*، ترجمه بهرنگ صدیقی، جامعه‌شناسی مردم‌مدار: جامعه‌شناسی در قرن بیست و یکم، ترجمه بهرنگ صدیقی و همکاران، تهران: نشر نی، چاپ اول.
- ----- (۱۳۸۶) «درباره جامعه‌شناسی مردم‌مدار»، ترجمه نازنین شاهرکنی، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، بهار ۱۳۸۶، شماره ۲۹، از ۱۶۸ تا ۲۰۱.
- ----- (۱۳۸۷) «کدام جامعه‌شناسی؟ کدام جامعه‌شناس؟»، *گزارش سخنرانی مایکل بوراووی*، ترجمه ساناز صفایی، *آیین*، ۱۳۸۷، شماره ۱۶، از ۸۳.
- بنت، تونی و یان کرایب (۱۳۸۴) *فلسفه علوم اجتماعی: بنیادهای فلسفی تفکر اجتماعی*، ترجمه شهناز مسمی‌پرست و محمود متحد، تهران: نشر آگه.
- پاینده، حسین (۱۳۸۵) «بررسی یک آگهی تلوزیونی از منظر مطالعات فرهنگی»، *فصلنامه مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، شماره ۵ از ۱ تا ۱۲.
- توفیق، ابراهیم (۱۳۹۳) *مبانی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی علوم فرهنگی در سنت آلمانی: بررسی کوشش‌های تأسیسی دیلتای و ریکرت*، درآمدی بر روش‌شناسی مطالعات فرهنگی، به اهتمام حسین میرزایی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ اول.
- جانسون، ریچارد (۱۳۸۶) *بازآفرینی مطالعات فرهنگی: یادی از بهترین تفسیر*، ترجمه علی حاجلی،



- مطالعات فرهنگی: دیدگاه‌ها و مناقشات، گزینش و ویرایش مقالات محمد رضایی، تهران: جهاد دانشگاهی، چاپ اول.
- جیمسون، فردریک (۱۳۸۶) *درباره مطالعات فرهنگی*، ترجمه جمال محمدی، مطالعات فرهنگی: دیدگاه‌ها و مناقشات، گزینش و ویرایش مقالات محمد رضایی، تهران: جهاد دانشگاهی، چاپ اول.
- روجیک، کریس (۱۳۹۰) *مطالعات فرهنگی*، ترجمه علی علوی، تهران: نشر ناینه، چاپ اول.
- رضایی، محمد (۱۳۸۸) «ملاحظات روش‌شناختی در مطالعات فرهنگی»، *مطالعات اجتماعی ایران*، دوره ۳، شماره ۴، از ۱۴۵ تا ۱۷۲.
- (۱۳۹۴) «میراث‌های نظری استوارت هال برای مطالعات فرهنگی ایرانی»، *خبرنامه انجمن جامعه‌شناسی آموزش و پرورش ایران*، شماره ۱۷، ۱-۹.
- زاسمن، رابرت و جويا میسرا (۱۳۹۴) *مقدمه*، ترجمه بهرنگ صدیقی، *جامعه‌شناسی مردم‌مدار: جامعه‌شناسی در قرن بیست و یکم*، ترجمه بهرنگ صدیقی و همکاران، تهران: نشر نی، چاپ اول.
- زونیک، لوکا (۱۳۹۰) «به سوی چشم‌اندازی جدید در مطالعات فرهنگی، خوشبختی و مشکلات عاطفی و معنوی در جوامع غربی معاصر»، ترجمه ارسطو میرانی، *برگ فرهنگ*، شماره ۲۳، از ۲۰۰ تا ۲۱۹.
- سیدمن، استیون (۱۳۹۲) *کشاکش آرا در جامعه‌شناسی*، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی، چاپ ششم.
- (۱۳۸۶) *نسبی کردن جامعه‌شناسی: چالش مطالعات فرهنگی*، ترجمه جمال محمدی، *مطالعات فرهنگی: دیدگاه‌ها و مناقشات*، گزینش و ویرایش مقالات محمد رضایی، تهران: جهاد دانشگاهی، چاپ اول.
- شریعتی، سارا (۱۳۸۹) «تقصیر ولتر است»، *مجله مهرنامه*، سال اول، شماره ۵، از ۵۵ تا ۵۷.
- پترسون، اورلاندو (۱۳۹۴) *درباره جامعه‌شناسی مردم‌مدار*، ترجمه کاوه اکبری، جامعه‌شناسی مردم‌مدار، ترجمه بهرنگ صدیقی و همکاران، تهران: نشر نی، چاپ اول.
- کچونیان، حسین (۱۳۸۷) *از تجدد تا مابعد تجدد*، از جامعه‌شناسی تا مطالعات فرهنگی: مطالعه فرهنگی مطالعات فرهنگی، مطالعات فرنگی، مصرف فرهنگی و زندگی روزمره در ایران، به اهتمام عباس کاظمی، تهران: نشر جهاد دانشگاهی، چاپ اول.
- گیسون، مارک و جان هارتلی (۱۳۸۶) *چهل سال مطالعات فرهنگی: مصاحبه‌ای با ریچارد هوگارت*، ترجمه وحید طلوعی و مریم کبیریان، *مطالعات فرهنگی: دیدگاه‌ها و مناقشات*، گزینش و ویرایش مقالات محمد رضایی، تهران: جهاد دانشگاهی، چاپ اول.
- صدیقی، بهرنگ (۱۳۹۰) «جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی: تقابل، توافق یا تعامل؟»، *فصلنامه مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، سال هفتم، شماره ۲۴ (علمی پژوهشی)، از ۱۱ تا ۳۸.
- (۱۳۹۳) «قرابت/غرابت جامعه‌شناسی مردم‌مدار و حوزه عمومی»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره پانزدهم، شماره ۴، از ۳۰-۵۳.

- فاضلی، نعمت ا... (۱۳۹۱) «تیره و تبار مطالعات فرهنگی»، *سوره اندیشه*، شماره ۶۲ و ۶۳، از ۱۵۰ تا ۱۵۵.
- فرهادپور، مراد (۱۳۷۷) *عقل افسرده*، تهران: نشر هرمس.
- فیسک، جان (۱۳۸۰) «فرهنگ و ایدئولوژی»، ترجمه مژگان برومند، *مجله ارغنون*، شماره ۱۹، ۱۱۷-۱۲۶.
- کنوبلاخ، هوبرت (۱۳۹۱) *مبانی جامعه‌شناسی معرفت*، ترجمه کرامت ا... راسخ، تهران: نشر نی، چاپ دوم.
- لوین، لین اسمیت (۱۳۹۴) *آیا به جامعه‌شناسی مردم‌مدار نیاز داریم*، ترجمه افسانه قره‌داغی، جامعه‌شناسی مردم‌مدار: جامعه‌شناسی در قرن بیست و یکم، ترجمه بهرنگ صدیقی و همکاران، تهران: نشر نی، چاپ اول.
- میلنر، آندرو، جف براویت (۱۳۹۲) *درآمدی بر نظریه فرهنگی معاصر*، تهران: ققنوس، ترجمه جمال محمدی، چاپ چهارم.
- میلز، چارلز رایت (۱۳۹۱) *بینش جامعه‌شناختی*، ترجمه عبدالمعبود انصاری، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ پنجم.
- میلز، سارا (۱۳۸۲) *گفتمان*، ترجمه فتاح محمدی، اراک: انتشارات هزاره سوم.
- هال، استوارت (۱۳۸۶) *مطالعات فرهنگی و میراث‌های نظری آن*، ترجمه محمدرضایی، مطالعات فرهنگی: دیدگاه‌ها و مناقشات، گزینش و ویرایش مقالات محمد رضایی، تهران: جهاد دانشگاهی، چاپ اول.
- Mimi White and James Schwoch(2006). Question of Method, in Cultural Studies, Oxford: Blackwell Publishing.
- Mellor, Adrian(1992), Discipline and Punish: Cultural Studies at the Crossroads. *Media, Culture and Society* 14: 663-70.
- Burawoy, Michael(2005). Respon to: Public Socilogy: Populish Fad or Path To Renewal The Britishjournal of Socilogy,v 56.Issue3.
- Wolf, Janet(1991). Culture Studies and the Sociology of Culture, *Contemporary Sociology*,28(5): 499-507.
- Boyns,David, and JESSE FLETCHER(2005). Reflections on Public Sociology: Public Relations, Disciplinary Identity, and the Strong Program in Professional Sociology, *The American Sociologist*,5-26.
- Burawoy,Michael,,UniversityofCalifornia,Berkeley.PublicSociologies:Con tradictions, Dilemmas, and Possibilities.Published by: University of North CcarolinaPress.jun...2004.pp.1603-1618.
- Burawoy, Michael, William gamson, Charlotte ryan, Stephen pfohl, Diane Vaughan,2004. Public Sociologies: A Symposium from Bostoncollge, *Social Problems*,51, 103-130.
- Goldenberg, Avi and Axel van den Berg(2009). What Do Public Sociologists Do? A Critique of Burawoy, *Canadian Journal of*

Sociology/Cahiers Canadiens de Sociologie 34(3), 765- 802.

- Couldry, Nick(2010). *Sociology and Cultural Studies: an Interrupted Dialogue*, Routledge, Abingdon, pp. 77-86.

- Saukko, Paula(2003). *Doing Research in Cultural Studies An Introduction to Classical and New Methodological Approaches*, SAGE Publications, First Published, London.

- Wolff, Janet(1999). Cultural Studies and the Sociology of Culture, *Contemporary Sociology*, 28(5): 499-507.

- Baron, Steve(1989). The Study of Culture: Cultural Studies and British Sociology Compared, *Acta Sociologica*, 28(2): 71-85.

